

ادبی منشأ گرفته و حایز عالیترین معیار عصر خود باشد، نه تنها به آثار یکسلسله محدود نویسندگان تأثیر تشویق کننده و تقویت کننده دارد؛ بلکه به گرایش ابداعی و مفکوره نویسنده نیز تأثیر بزرگ ایجاد میکند، حتی میتواند سبک ابداعات ادبی یکدوره را نیز تغییر دهد. اینگونه حقایق را در خلال تاریخ تکامل ادبیات خود ما و دیگران میتوان بوضاحت مشاهده کرد.

تأثیر دیگر تیوری نقد ادبی درینست که خواننده را کمک میکند تا به نهج درست از آثار ادبی التذاذ پذیرد، و در عین زمان سویه فکری و فرهنگی خواننده را ارتقاء میبخشد و نیروی التذاذ هنری سالم را بوی تربیت میکند. ازینکه ادبیات با استفاده از رموز زندگی را انعکاس میدهد، بنابراین مفاهیم عمیقی در خلال آثار تعبیه میشود و اکثر بمشکل میتوان بیک نگاه آنرا ادراک کرد. بطور مثال اکثر داستانها و درامه های که با صبغه عشقی نگاشته می آید، چه بسا که معانی پر ارزش اجتماعی و اخلاقی در آنها نهفته است که تنها وقت نظر و وقت فکر خواننده میتواند این رموز را در یابد. زمانیکه نقاد ادبی به تحلیل و ارزیابی آثار ادبی میپردازد، در واقع با بکار بردن طرز تفکر خود خواننده را تربیت میکند و میکوشد تا اتحادی در طرز تلقی خود با خواننده ایجاد نماید. بنابراین نقادان ادبی، اکثر در خلال تیوری نقد ادبی به تبلیغ مفکوره های خود نیز میپردازند.

تیوری نقد ادبی نه تنها باید مفهوم فکری آثار ادبی را به خواننده ارائه کند، بلکه ارزش هنری آنرا نیز عرضه نماید، و بدین طریق نیروی التذاذ پذیری خواننده را ارتقاء دهد و بینش سالم هنری ویرا تربیت کند. يك اثر ادبی چرا خوب است؟ خوبی آن در کجاست؟ معمولاً خواننده میتواند به اختصار موضوع را درک کند، مگر بازبان نمیتواند آنربیان دارد، در همین جاست که به تحلیل نقاد ادبی ضرورت می افتد: عده ای از آثار ادبی ممکنست به خواننده تا حدی دلگیر آید، درینجا بیشتر لازم میشود که نقاد ادبی ذوق التذاذ پذیری خواننده را راهنمایی کند و انسجام بخشد:

تشکل یافته است؟ چه چیزی مناسب است و چه چیزی با او مابینت دارد؟ روش درست و یا نادرست او را یکجا رهنمای خواهد کرد؟» (۱)

میتوان گفت این قدیمترین شرحی است که درباره تأثیر تئوری نقد ادبی در ابداعات ادبی بعد از ارسطو، از طرف نقادان ادبی اروپا ارائه شده است. همه تئوریهای مترقی نقد ادبی در جریان تاریخ، بصورت درست و یا نسبتاً درست، قواعد ابداعات ادبی را شرح کرده و مشخصه و اصل ادبیات را توضیح داده اند. این، نویسنده را کمک کرده باینکه بهترین وجهی ادبیات را بحیث اسلحه در تکامل جامعه بکار اندازد.

تئوری نقد ادبی نه تنها مساعدت میکند باینکه نویسنده، قواعد ابداعات ادبی را درک کند، بعلاوه در خلال تحایل و ارزیابی واقعی، نویسنده را وامیدارد باینکه بر زندگی ها و نارسایی های خود را نیز دریابد، و نظر به آن در جریان فعالیت های ادعای بر زندگی ها را تقریت کند و تکامل بخشد و نارسایی ها را اصلاح نماید و بطور ناگسستی بامجاهدت تمام در مسیر درست و معین به پیش برود.

در میان بحریکران تاریخ تکامل ادبیات بشری، در نتیجه ابداعات ادبی بگذوره، نویسندگان و آثار ممتاز که بوجود آمده است، همه ریشه های عمیق تاریخی و اجتماعی دارد، و تنها بوسیله تئوری نقد ادبی تثبیت نشده است؛ مگر تئوری نقد ادبی که سطح عالی عصر خود را کسب کرده باشد، البته تأثیر بزرگی در عملیه های ادعای دارد، و بعضاً عامل مهم در سیر تکامل ادبیات قرار میگیرد. تاریخ کامل ادبیات نشان میدهد، که در خلال مراحل تکامل ادبیات، ازینکه نقادان ادبی مقتدر بطور شعوری مظاهری را تقویت و یارده میکنند، بنابراین اکثر روش ادعای بگذوره را نیز متأثر میسازد.

بطور کلی تئوری نقد ادبی که از واقعیت های مبارزات اجتماعی و ابداعات

نیست. بنابراین نه تنها باید معاییر فکری مجرد و تغییرنا پذیر را نفی کرد، بلکه معاییر هنری حایز این خصوصیت را نیز مردود دانست؛ روش درست همانست که اتحادی میان معاییر فکری و هنری و موضوع و شکل در آثار ادبی استحکام یابد.

معاییر فکری نقد ادبی، معاییر بست که از نظر موضوع و فکر به ارزیابی آثار ادبی میپردازد، عبارت دیگر معاییریست که گرایش فکری آثار ادبی را معین میسازد. صبغه فکری آثار ادبی بصورت تمام مذامیم فکری را که سیستم علایم آثار ادبی ارائه میکند، نشان میدهد، یعنی آثار ادبی چه نوع مظاهر اجتماعی را ترسیم کرده و نویسنده چگونه اینهمه پدیده‌ها را ارزیابی و بررسی میکند و هم ارزش اجتماعی آثار ادبی بر چه منوال است و غیره. آثار ادبی، تنها همینکه بتواند بصورت واقعی و یانسیبه واقعی زندگی اجتماعی را انعکاس دهد، و مشخصه زندگی را ایضاح کند و آرزوها، تقاضاها، روحیه مردم و تخیلات مترقی نویسنده را ارائه نماید، آنگاهست که آثار ادبی می‌تواند در تکامل زندگی اجتماعی ممد واقع شود.

معاییر هنری نقد ادبی معاییریست که صبغه هنری آثار ادبی را اندازه میکند. صبغه هنری آثار ادبی، متضمن مشخصه خاصی، که ادبیات بحیث نوع خاصی از مظاهر فکری بار و بناهای دیگر متباین است، میباشد؛ عبارت دیگر این یگانه عاملیست که آثار ادبی را از رو بناهای دیگر متمایز میسازد. اگر بگوییم که معاییر فکری نقد ادبی به اساس تقاضای یکسلسله قواعد مشترک میان ادبیات و علوم اجتماعی دیگر بوجود آمده، در آنصورت معاییر هنری نقد ادبی به اساس تقاضاهای خاص ادبیات که از علوم اجتماعی دیگر فرق دارد، پایه گذاری شده است. صبغه هنری آثار ادبی در لای و سایل و روشهای خاص ادبیات، در خلال آثار واقعی ارائه شده است، و معاییر هنری نیز عبارت از معرفت عمیق انسان بر قواعد ادبیات است، که در خلال عملیه های اجتماعی پیگیر تحقیق یافته است و با یکبار بر دن همین قواعد، یکسلسله تقاضاها را ادبیات بعمل می آید. ارزیابی صبغه هنری

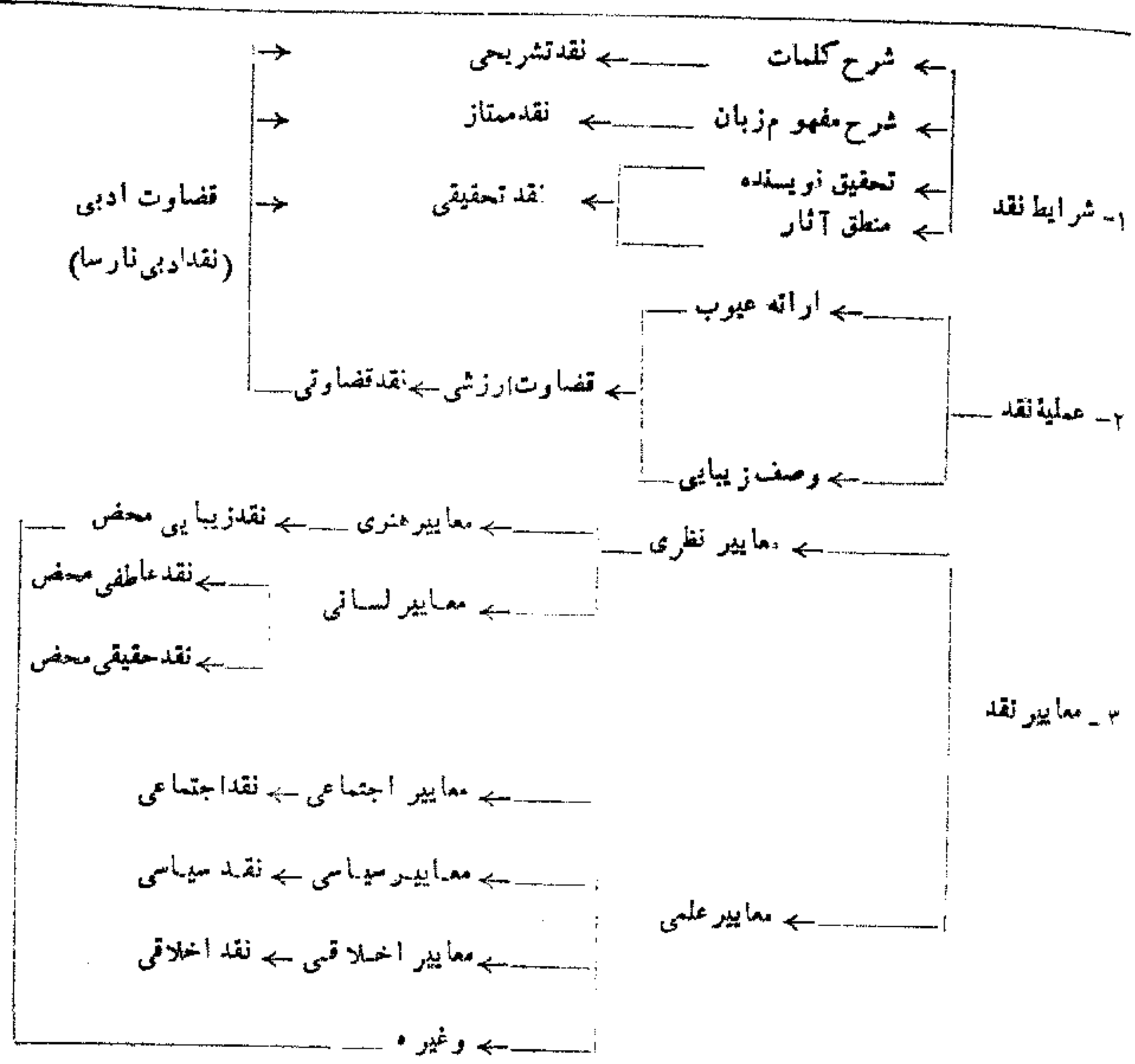
نقادان ادبی ممتاز در تحلیل و ارزش‌یابی آثار ادبی، می‌توانند خرداننده رابه جهان ترسیم آثار رهبری کنند تا خواننده بتواند به نهج بهتر و عمیق‌تر از خلال آثار، تنور فکری را نصیب شود. فردوسی نقاد برازنده و شاعر توانای زبان دری در همین شمار است. ترسیم صحنه‌های شاهنامه با اندازه‌ای انگیزنده و مهیج است که خواننده با مطالعه آن تصور میکند که خودش در صحنه کارزار قرار دارد و با چشم خرد همه شکستن‌ها، بستن‌ها، دریدن‌ها و بریدن‌ها را مشاهده مینماید. خواننده در مطالعه شاهنامه، از آغاز تا انجام، خود را از آن صحنه‌ها دور نمی‌پندارد و در جهان احساسات و عواطف خود، سهم برازنده‌ای در آن بردها دارد. آثار ممتاز در ادبیات جهان همه همین خصوصیت را دارد، که البته صبغه هنری در بنگر نه آثار به عالی‌ترین معیاری نایل میشود، و با تربیت ذوق هنری و معرفت فکری، احساسات و عواطف خواننده را در آن صحنه‌ها حل میکند و او را جزء همان صحنه‌ها می‌سازد.

#### معیار نقد ادبی:

در تحلیل و انتقادی که از آثار ادبی بعمل می‌آید، از مقیاس‌ها و معیار معینی استفاده میشود. کدام یک از آثار ادبی را بصورت تمام و یانسی قبول و یانفی کرد؟ نقاد ادبی چنین نقد موضوع قواعد معینی دارد. اینگونه قواعد و معیار با موقف و گرایش فکری، جهان بینی و بیش زیبا پسندی وی رابطه نزدیک بهم می‌رساند.

آثار ادبی بحیث مهم‌ترین مرادد نقد ادبی، بصورت عمومی صبغه فکری و هنری هر دور احایز است. در جوامع طبقاتی، نقاد ادبی هر یک از طبقات، با اساس بینش سیاسی و هنری مختص بخود، به نقد آثار ادبی می‌پردازد. معیار نقد علمی، قواعدیست که انسانها از خلال پدیده‌های آفاقی ادبی کشف کرده‌اند و این خود بحیث قواعد ثابت، ابداعات نویسنده را نادیده‌گیر همنمایی میکند.

معیار اساسی نقد، طوریکه گفتیم همانا معیار فکری و هنری است. مگر میان فکر و هنر تباینی موجود است، جهان بینی معمولی نیز مانند ابداعات هنری و نقد هنری



آثار ادبی، عبارتست از تحایل و ارزیابی نویسنده که چگونه در خلال وسایل خاص ادبی، زنده گی را انعکاس داده است و تحقیق واقعی در اینکه آثار ادبی به سویه هنری مطلوب و لازم نایل شده است یا خیر .

باید متذکر شد که معاییر فکری نقدا ادبی، بدرجه اول اهمیت شناخته میشود، چه : آثار ادبی که محتوی موضوعات پر ارزش اجتماعی نباشد و از نظر گرایش فکری مظاهر منحط و گمراه کننده را ارائه نماید، صبغه هنری آن بهر اندازه که عالی باشد، بهمان اندازه محزب و عاری از ارزشهای اجتماعی و فکری است : و بعکس اگر آثار ادبی حایز مفاهیم عالی فکری بوده و سویه هنری آن پایان باشد، آنهم پایه آثار ادبی را متزازل میگردداند . روش درست همانست که اتحادی میان معاییر فکری و هنری استحکام یابد و موازی تکامل کند .

### مراحل نقد ادبی :

در مبحث بالا، بطور کلی، معاییر نقدا را به فکری و هنری تقسیم کردیم . اگر موضوع را با دقت نظر بیشتر و با اندکی تفصیل ارزیابی کنیم، معرفت ما را درین قسمت انسجام خواهد بخشید .

نقدا ادبی که با نظریات ادبی (تئوری ادبیات) متداخل است و در بحث کلی، بخشی از نظریات ادبی شناخته میشود، خود دارای مراحل و روشهای است که اگر به آن اعتنایی نشود، کار نقدا بجایی نمیرسد و خالی از اشتباهات نمیباشد .

نقدا ادبی را که بالاخره به نظریات ادبی می انجامد، شامل این هفت مرحله میدانند :

- ۱- شرط و یا لازمه نقد .
- ۲- عملیه نقد .
- ۳- معاییر نقد .
- ۴- روشهای نقد .
- ۵- اشتباهات نقد .
- ۶- نقد نقد .
- ۷- ساختمان نقد .

بمنظور اینکه این هفت مرحله بوضاحت تمام درکشود، به جدول زیر باید دقت نظر و وقت فکر مبذول داشت :

جدول فوق مراحل نقد را از قضاوت ادبی تا تیوری نقد و تیوری ادبیات نشان میدهد و هم تشریحاتی را در تفکیک نقد ادبی محدود و نقد ادبی وسیع بما عرضه میکند نقد ادبی محدود تنها قضاوت ادبی یعنی دو مرحله شرایط نقد و عملیة نقد را احتوا میکند نقد ادبی وسیع نه تنها محتوی قضاوت ادبیست بلکه تیوری نقد ادبی و تیوری ادبیات را نیز در بر میگیرد یعنی هفت مرحله که در جدول فوق نشان داده شده شامل نقد ادبی وسیع شناخته میشود .

### ادبیات و نقد ادبی :

نقد ادبی سه بخش بزرگ قضاوت ادبی ، تیوری نقد و تیوری ادبیات را احتوا میکند وظیفه قضاوت ادبی نقد ادبیات گذشته ؛ وظیفه نظریات ادبی رهنمای ادبیات آینده و از تیوری نقد ارشاد و رهنمای قضاوت ادبیست . بنابراین رابطه قضاوت ادبی و نظریات ادبی با ادبیات کاملاً مستقیم است مگر تیوری نقد ارتباط غیر مستقیم را با ادبیات میرساند .

ازینکه وظیفه قضاوت ادبی نقد ادبیات گذشته است ، بنابراین باید بعد از ادبیات ایجاد شده باشد . اساسی که نقد به آن اتکا میکند ، قواعد گذشته است ؛ ابداعات نویسنده همه سبکهای نو است ، معییری که به نقد آن بکار میرود ، همانا قواعدیست که قبلاً اساس گذاشته شده است . ابداعات گذشته معاییر امروز ، و روشهای جدید ابداعی امروزی همه بحیث قواعد کهن آینده شکل می پذیرد . نقادان همیشه در عقب نویسندگان قرار دارند و اینان همینکه پدیده های ابداعی خود را دست هستی می سپرند ، نقادان آنهمه را به محک پرنسیپ های نقد می آزمایند . اگر قضاوتی بعمل آوریم باید بگوئیم که ابداعات در جلو و نقد در دنبال آنست ، اگر داستانی ایجاد نشود نقد داستان چگونه بنیان خواهد گرفت ؟ همچنان شعر و نقد شعر ، اوپرا و نقد اوپرا و بصورت کلی ادبیات و نقد ادبی . بنابراین بخشی از نقد ادبی یعنی قضاوت ادبی همیشه در عقب ابداعات ادبی اخذ موقع میکند ، در حالیکه نظریات ادبی در جلو ابداعات قرار دارد .

پایان

← روشن ذهنی	← نقد ذهنی
← روشن آفاقی	← نقد آفاقی
← «نقد استدلالی»	← «استدلالی»
← «تأثیری»	← «تأثیری»
← «التذازی یا ذوقی»	← «التذازی»
← «علمی»	← «علمی»
← «تاریخی»	← «تاریخی»
← «مقایسوی»	← «مقایسوی»
← «سمبولی»	← «سمبولی»
← «روانی»	← «روانی»

۴ - روشهای نقد

تئوری نقد

← و غیره
← نفسی نیروی موجود
← بزرگ داشتن اشخاص قدیمی
← اختلاط محبت بانفرت
← ارزش دادن به قدیم و حقیر شمردن حاضر
← ارزش دادن به دور و حقیر شمردن نزدیک
← ارزش دادن به نزدیک و حقیر شمردن دور

۵ - اشتباهات نقد

← نقد نادرست
← قضاوت ارزشی
← ستایش کامل

۶ - نقد نقد

نظریات ادبی  
(تئوری ادبیات)

← از جهت موضوع	← مفکوره های ادبی
← از جهت شکل	← روشهای ادبی

۷ - ساختمان نقد



و از آنجا هجرت کرده به کشمیر وارد شدند. مردم کشمیر «عیشاوری» را مخفف ساخته «عشائی» گفتند (۱) دکتر صوفی در کتاب خودش بنام «کشمیر» می نویسد که :  
در سفر ایران جستجوی زیادی راجع به این قریه نمودم، و این جستجو بجائی نکشید  
و دشمنان ایرانی نیز معلوماتی راجع به آن ده نداشتند (۲). امامتین الزمان بارای مؤلف  
تاریخ حسن موافق است (۳).

ظاهر آبر اساس تاریخ حسن در صورت احصائیه (سنه ۱۹۱۱) (۴) «جمون» و «کشمیر»  
وطن اصلی قبیله «اشائی» نزدیک خراسان گفته شده. لیکن نام قریه را بجائی «غشیاور»، «اشور»  
یا «عشور» نوشتند و از آن «اشوری» یا «عشوری» و بعداً «اشائی» یا «عشائی» ساختند. بر عکس به  
گفته حاجی مختار شاه اشائی ها اصلاً بخارائی (۵) بودند با شاه همدان (۶) به کشمیر  
آمدند و در آن جا مقیم شدند. راجع به اصالت وطن این مردم در بخارا و خراسان این  
گفته ها نقیض یکدیگرند، ولی می تواند به هم تطبیق گردند. ممکن است اجداد اشائی ها  
اصلاً بخارایی بوده باشند، که اولاً از بخارا مهاجرت نموده و بعداً با شاه همدان  
همراه شده باشند.

محمدالدین در تواریخ اقوام کشمیر به حواله مامور محترم می از قبیله عشائی می نویسد  
که خواجه محمد سنگین جد اعلای این قبیله کشمیری الاصل بود و قبل از ورود  
میرسیدعلی مسلمان شده بود. (۷) بر عکس بروایت روضه الابرار خواجه سنگین با شاه  
همدان به کشمیر آمد خود و فرزندش مردان صالح و نیکو کار بودند و به شغل تجارت  
اشغال داشتند، از صبح تا نماز پیشین به دکان مشغول کاسبی بودند و تا نماز عصر

۱- تاریخ حسن.

۲- «کشمیر». ۳- بحواله ایران صغیر از عبدالحمید عرفانی. ۴- مردم شماری ۱۹۱۱ ص ۲۰۵، حاشیه.

۵- سرواثر لارنس نیز بخارائی ها را مغل میگوید.

۶- مقصود سیدعلی همدانی است که به احترام شاه همدان نیز گفته شده.

۷- تواریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۳ (طبع ثانی).

نویسنده علی جو اذیدی

## غنی کشمیری

مترجم : پوهاند میر حسین شاه

ملا محمد طاهر غنی به قبیله اشائی کشمیر تعلق دارد. (۱) غلام علی آزاد نام این قبیله را «اشئی» (۲) می نویسد و نواب صدیق حسن خان «اشئی» (۳) میگوید. حسین قلی خان غنی را «اشوی» (۴) گفته است. باین اعتبار نام قبیله باید «اشو» باشد. اما به نظر من «شمع انجمن» و «نشر عشق» از آثار الکرام پیروی نموده و کاتبان در حذف همزه اختلاف نموده اند. مؤرخین کشمیر خراجیه محمد اعظم دیده مری نام قبیله را «اشائی» و پیرزاده و غلام حسن کوئیهای «عشائی» نوشته اند. ظاهر آ بین [نوشته این] دو مؤرخ فرق املائی بنظر می آید. اما وجه تسمیه بر همین فرق املائی مبنی است. در تحقیق علت این فرق املائی می بینیم که غلام حسین کوئیهای اگرچه نام قبیله را «اشائی» نوشته اما نه تنها در مورد غنی (۵) بلکه در ذکر مختار شاه «اشائی» (۶) نیز نام قبیله را به «الف» ضبط کرده است.

بهر حال غلام حسن کوئیهای می نویسد که این قبیله از قریه «عیشاور» خراسان بودند

۱- تاریخ کشمیر اعظمی (تاریخ واقعات کشمیر) ص ۱۲۱ چاپی.

۲- آثار الکرام ج ۲ ص ۱۰۳ چاپی.

۳- شمع انجمن ص ۳۴۰ (چاپ ۱۲۹۳ هـ).

۴- نشر عشق نسخه خطی بانکی بود.

۵- تاریخ حسن، حصه چهارم ص ۱۹ چاپی.

۶- ایضاً ص ۵۸.

خواجه طاهر رفیق نام بزرگی پیدا کرد در فتح کدل (سری نگر) مسجد اشائی وی تا حال برجای مانده :

معاریف این خانواده :

خانواده اشائی خانواده علماء و صالحا است، علاوه بر خواجه سنگین، خواجه نور محمد، خواجه حکیم، شیخ محمد چشتی، خواجه محمد امین، خواجه عباد الله، خواجه حفیظ الله، خواجه ابراهیم، خواجه طاهر رفیق علمای با عملی بودند که از این خانواده در گذشتند. (۱)

کوئیهایمی خواجه کمال اشائی را واقف سرا پرده بکتائی می نویسد. (۲) خواجه نور الدین اشائی هم سالک بود و هم مفسر (۳) و خواجه محمد صالح اشائی صاحب حال و قال و کشف و کرامات و مجاهده و مشاهده. (۴) خواجه طاهر رفیق از جانب شیخ عبدالشکور سهروردی خرقه خلافت پوشید و از هر چهار سلسله قادریه، نقشبندیه، سهروردیه و کبرویه صاحب سند بود و کرامات او مشهور است.

علاوه بر علم و صفای قلب بعضی از افراد این خانواده در تدریس و تعلیم نیز صاحب نام و نشان شدند که بین آنها ملا محمد زمان نافع برادر غنی کشمیری نیز شامل است. بواسطه خواجه طاهر رفیق، شیخ یعقوب صرفی نیز عزیز شد، علم و فضل وی حاجت به بیان ندارد.

این سنت علمی تا حاجی مختار شاه اشائی متخلص به حاجی (که در قرن سیزده هجری در گذشت) درین خاندان باقی ماند. خلاصه محیط این خاندان محیطی بود علمی و روحانی و اثر این محیط بر زندگی «غنی» به صورت واضح دیده میشود.

۱- تاریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۴.

۲- تذکره اولیای کشمیر، یعنی تاریخ حسن، حصه سوم ص ۱۹۰.

۳- ایضاً ص ۲۵۴.

۴- ایضاً ص ۲۶۷.

از کارخانه نظارت می نمودند و از نماز عصر تا نماز عشا در مسجد می نشستند . مدت‌ها کار این خانواده همین بود و ازین جهت به اشائی [کذا] معروف گشتند . (۱)

علاوه بر آن قول دیگری نیز بین مردم شهرت دارد . میگویند خواجه سنگین نان شب را احتمالاً بشاه همدان صرف میکرد به اصطلاح حضرت زان شام غذای عشا بود . اتفاقاً شبی خواجه سنگین نتوانست به صرف غذا بیاید . شاه همدان پرسید «عشایی من کجاست» زبان آنجناب زبان مردم بود و از آن روز به بعد به عشائی معروف گشت . (۲)

از یک طرف این روایات موجود است ؛ و از طرف دیگر بیشتر مؤرخین کشمیر کلمه «اشائی» را بجای عین به الف می نویسند . تاریخ حسن نیز ازین حکم مستثنی نیست . در اسامی خواجه کمال اشائی ، خواجه نورالدین اشائی املای اشائی به الف آمده . در احوال خود غنی کشمیری میگوید : «از قبیله اشائی هاست (۳) اگر املای اشائی به الف صحیح باشد نه می تواند به عشائی متعلق شود . نمیتوانیم نادیده بگیریم که روضه‌الابرار تألیفی است متأخر و ازین جهت در وجه تسمیه نمیتواند [ماخذ اصلی] و حرف نهائی شناخته شود ، ولی به استناد یک شبهه نمیتوانیم روایت را رد کنیم . ممکن است با گذشت زمان در املای (عین) تغییری رخ داده باشد .

خواجه جلال‌الدین معروف به «خواجه سنگین» در محله علاء‌الدین پور (سری نگر) عماراتی تعمیر نموده مسجدی از سنگ ساخت چون قبلاً در اینجا مسجدی از سنگ نه بود ازینجهت این مسجد را مسجد سنگین گفتند و بانی آنرا خواجه سنگین نامیدند . شاخه‌ای از اشائی هاکنار «راچویری کدل» اقامت داشتند و غنی کشمیری باین شاخه متعلق بود . شاخه دیگر در «فتح کدل» مقیم بودند که در آن

۱- تواریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۲ .

۲- و نیز صفحه ۲۳۳-۲۳۲ .

۳- تاریخ حسن حصه چهارم ص ۱۹ ، چاپ گورنمنت پریس ، سری نگر .

بر آزمی افزایند که: «به مدد طبع در کد در فنون و علوم بر اوستاد چیره دستی مینمود. (۱)»  
 مسلم مرتب دیوان غنی و شاگردوی از اطلاع وی به علم رسمی طور ضمنی خبر میدهد:  
 «معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت. (۲)»  
 لقب ملا خود دلیل این ادعا است. علاوه بر آن سنن خانوادگی نیز تقاضا می نمود  
 که از اوایل زندگی در طلب علم باید سعی نموده باشد.  
 از فانی علوم عقلیه را یاد گرفت روایاتی راجع به طبابت وی نیز رسیده و در اشعارش  
 اشاراتی درین باب موجود است. ازین جا است که می توانیم بنگریم غنی علاوه بر علوم  
 دیگر طب را نیز تحصیل نموده بود.

#### استاد غنی:

بر علم و فضیلت خاندانی وارثی غنی و تحصیل رسمی ابتدایی وی تربیت  
 ملامحسن فانی تأثیر کرد.

غلام علی آزاد میگوید: «غنی در اوایل شعور در حلقه درس ملامحسن فانی درآمد  
 چون ذهنین و بلند طبع بود در عرصه کوتاهی حیثیت شایسته بهم رسانید و آخر کار  
 به غواصی بحر سخن معروف شد. (۳) اگر معلوم شود که غنی چه وقت به درس و تدریس  
 مشغول بود راجع به ابتدای شعور غنی نیز معلومانی بدست می آید به این فکر تذکره ها  
 را ورق زده مطالبی راجع به آن می آریم.

غلام حسن کوئیها می گوید: «فانی بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی به سیاحت  
 اکناف و اطراف هندوستان پرداخت و نیک و بد زمانه را آزمود. با ارباب مذاهب  
 آشنائی یافت و به تحقیق ملل و نحل پرداخت و کتابی بنام دبستان مذاهب تألیف نمود  
 و با اثر شهرت علمی بدر بار داراشکوه راه یافت و تا مدتی ندیم او بود. و پس از آنکه

۱- مرآت خیال ص ۱۶۱-۱۶۲ طبع بمبئی

۲- دیوان غنی ص ۵۵ چاپ «جموں اور کشمیر» کیندی آف آرٹس کلچر ایند لنگویج «سری نگر

۳- مآثر الکرام ص ۱۰۳ ج ۲ عبارت فارسی مآثر الکرام را نواب صدیق خان مؤلف شمع انجمن

نقشه به نقطه نقل نموده، تنها جمله اول را نه نوشته این گفته در تذکره ها شهرت کافی دارد.

**ولادت:**

نام پدر غنی و تاریخ تولد او را هیچ تذکره نویس نمیگیرید. برای قیاس رأی نیز مواد کافی موجود نیست. مفتی محمد سعادت در حاشیه تاریخ اعظمی سال ولادت غنی را (۱۰۴۰) قرار میدهد. این بیان مبنی بر گمان و بدون دلیل است زیرا وقتی صائب در (۱۰۴۲) به کشمیر آمد غنی شاعر صاحب دیوان شده بود، واضح است که این معجزه در دو سالگی نمی تواند صورت بگیرد. علامه شبلی غنی را همدم و هم قام صائب میداند (۱). ازین جاست که هنگام ورود و اقامت صائب [در هندوستان] غنی باید حتماً جوان بوده باشد. از روی این قیاس محمد امین داراب در مسوده‌ای سال ولادت غنی را (۱۰۲۰) می نویسد و آن نیز قیاس محض است من به اعتبار این روایات قیاسی هیچ يك از این دو سنه (۱۰۲۰ هـ) یا (۱۰۴۰) را نمیتوانم اختیار کنم ازین دو روایت موخر الذکر اصلاً قابل قبول نیست حقیقت امر این است که نزد ما موادی موجود نیست تا بر اساس آن سال ولادت را تعیین نمائیم تنها اینقدر گفته میتوانیم که به سال (۱۰۴۲ هـ) وقتی صائب به کشمیر آمد شاعری غنی نزد همه کس روشن بود و این باید وقت جوانی غنی باشد. اگر سن غنی را در این وقت بیست و بیج سال فرض کنیم سال ولادت او باید سنه (۱۰۱۷ هـ) یا اندکی قبل از آن باشد.

**نام:**

نام غنی محمد طاهر است و میگزیند چون پدر غنی به خواجه طاهر رفیقی و ارادت داشت تبرکاً نام پسر خود را محمد طاهر گذاشت.

**تحصیل:**

در تحصیل و تربیت غنی نیز تذکره نویسان متفق نیستند. نصرآبادی تنها اینقدر مینویسد که «در تحصیل علوم سعی نموده (۲)» شیرخان لودی و تذکره نویسان دیگر

۱ - شعر العجم ج ۳ ص ۱۹۸ .

۲ - تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ (چاپخانه ارمغان تهران)

گرامی پیوسته به شغل درس و تدریس مامور می‌داشت. از حلقه تدریس او اکثری از اهل کمال مثل ملا محمد طاهر غنی و حاجی اسلم علم شهرت برداشتند. (۱)

داکتر عابدی نیز می‌نویسد که فانی بعد از معزول شدن در کشمیر مقیم نشد . . . و اوقات خود را به درس و تدریس می‌گذرانید. (۲)

ایران صغیر نیز این گفته‌ها را صحیح میدانند و راجع به فانی می‌نویسد که در اواخر زندگی از خدمت دولتی کنار گرفت و مشغول تدریس و تعلیم علوم فلسفی و ادبی بوده. (۳)

خلاصه این گفته‌ها این است که فانی بعد از معزولی به کشمیر مراجعت نمود و در عالم گوشه‌گیری به درس و تدریس آغاز کرد. از بیانات نتایج الافکار و مفتاح التواریخ این مطلب معلوم می‌گردد، باین اختلاف که اول الذکر سبب معزولی را نه می‌نویسد. به هر حال چون اقامت کشمیر بعد از معزولی صورت گرفته صدارت کشمیر که تواریخ حسن بسد ون ذکر ماخذ آنرا ذکر نموده بیش از افسانه نیست اما یک مطلب باقی می‌ماند و آن اینکه عزل فانی پس از فتح بلخ و بخارا صورت گرفت و اگر آن صحیح باشد معزولی وی در حوالی (۱۰۵۵) واقع شده و آن نه می‌تواند آغاز تحصیل غنی باشد. بلکه درین وقت باید وی به کمال شیب رسیده باشد.

اگر ورود غنی را به حلقه درس حوالی (۱۰۵۵) بدانیم این کار به اوایل تحصیل او نه می‌تواند مربوط شود. غنی برای تکمیل علوم و حصول فضیلت نزد فانی زانو زد. شیرخان لودی می‌نویسد: «بمدد طبع دراک در علوم و فنون بر استاد چیره دستی نموده هر گاه شیخ را مسأله مشکل شدی از وی استفسار نمودی. (۴)

اکنون با در نظر گرفتن این مطالب که فانی را صاحب مرءاة خیال فاضل متبحر

۱- نتایج الافکار ص ۵۴۱ - ۵۴۲

۲- مشنویات فانی، مقدمه فارسی، ص ۶

۳- ایران صغیر ص ۱۵۹

۴- مرءاة خیال ص ۱۶۱

رتبهٔ صدارت کشمیر را یافت به وطن مألوف آمد و در آنجا علاوه بر وظیفهٔ صدارت به درس و تعلیم مشغول شد و شاگردان با کمالی تربیت کرد. میگویند در اول به آزادی مذهب عقیده داشت و با هر ملت صلح کل نمود، و بر مذهب فلاسفه عقیده کرد. اما در آخر عمر به خدمت میان محمد امین دارکی رسید، و بدامان عطوفت وی توبه نمود، و از خیالات باطل در گذشت و عقیده کامل یافت. (۱)

درین بیان موضوع سیاحت اطراف و اکناف هند به تألیف دستان مذاهب رابطهٔ نزدیک دارد. اما این روایت بذات خود شبه ناک است. مطابق تحقیق داکتر امیر حسن عابدی این کتاب به فانی تعلق ندارد (۲) روایت پیرزاده غلام حسن کوئیهای نیز مشکوک است. آیا فانی به صدارت کشمیر رسیده است؟! اقامت فانی در کشمیر بعد از عزل از صدارت بوده و علت آنرا «طامس بیل» اینطور می نویسد (۳) که: «چون نذر محمدخان والی بلخ را مراد بخش شکست داد و اموال او را ضبط نمود بین آن اموال دیوان فانی بدست وی افتاد. درین دیوان قصیده بود در مدح نذر محمدخان پس از آنکه قصیده به شاه جهان رسید فانی از نظرها افتاد و از صدارت اله آباد معزول شد. اما مطابق حالش و وظیفه ای مقرر گردید که مادام العمر به او پیردازند و وی به وظیفه تدریس مشغول باشد.

تصدیق این بیان از قول قدرت الله گوپاموی نیز معلوم میگردد: «بجوهر ذاتی و صفاتی مستعد بارگاه شاه جهان گشته، بخدمت صدارت اله آباد چهاره اعتبار افروخت و به حسن خلق و سنجیه رضیه در آن دیار مرجع خاص و عام گردید و خرقه خلافت از مولانا شیخ محب الله اله آبادی پوشید آخر به سببی از منصب و خدمت بیاباه عزل درآمده از مراحم پادشاهی به تقرر سالانه معقول کامیاب شده به کشمیر رفت... اوقات

۱- تاریخ حسن جلد سوم ذکر فانی و نیز رجوع کنید به ترجمه اردوی ته کره اولیای کشمیر ص ۲۵؛

۲- شیراز، سیری نگر، ج ۱ ش ۱۸ ایضاً مقدمه انگلیسی «مثنویات فانی» ص ۱۵-۱۶

۳- مفتاح التواریخ، طامس ولیم بیل ص ۲۷۵.



«ملاطاهر غنی و حاجی محمداسلم سالم کشمیری کلام خود را پیش نظر اصلاحش میکشیدند و به طفیل شاگردی وی در سخن سرایی برتبه استادی رسیدند. (۱)»

اینجا باید به ازاله غلط فہمی افتاد کہ از بیان غلام حسن کوئیہامی معلوم میگردد و آن اینکه فانی آزاد فکر بود و بہ مذهب معین پیروی نداشت و مذهب فلاسفہ را بیشتر می پسندید. آخر عمر مرید محمد امین دارشد و از افکار سابق دست برداشت. (۲)

همچنانکہ قبلاً گفتیم غنی قبل از صدارت اللہ آباد مرید شیخ محب اللہ اللہ آبادی بود. (۳)

و بہ قول نتائج الافکار خلیفہ شدہ (۴) و از اشعار وی معلوم میگردد کہ نہ تنها صوفی صافی بلکہ پیرو شریعت نیز بود :

راہ خدا غیر رہ شرع نیست

مسلك آن اصل جز این فرع نیست.

در مثنوی مصدر الاثار خود شیخ محب اللہ اللہ آبادی را مدح کردہ و در آن علاوہ بر حمد و نعت و منقبت خلفای اربعہ فضیلت کلمہ طیبہ، نماز، روزہ، حج، زکوٰۃ، توبہ و توکل و غیرہ را نیز آورده. مسلم کہ ہم عصر فانی است راجع بہ استاد خود غنی واضحاً میگوید کہ وی از فانی کسب کمالات باطنی کرد. مرءاة خیال او را پاکیزہ روزگار میخوانند. ازینجہت این گفتار ملامحسن کوئیہامی کہ : «بعلوم معنوی بہ تعلیم و تلقین آنجناب (محمد امین دار) بہرہ مند گشت» بیانی است ہی مدرك، بلکہ زادۃ نسامح. او فانی را با ملامحسن کشمیری اشتباه کردہ [احوال] این ملامحسن را خود کوئیہامی بصورۃ جدا گانہ ذکر نمودہ این ملامحسن دوم مرید محمد امین دار بود.

بگذریم از افسانہ مذهب فلسفی فانی، این فسانہ زادہ ہم نشینی داراشکوه

۱ - صبح گلشن ص ۳۰۸، تذکرہ مخزن الغرائب ذکر غنی از مولوی احمد علی خان مستدیلوی

(مخطوط دارالصفین).

۲ - تذکرہ اولیای کشمیر (اردو) ص ۴۲۵

۳ - بزم تیموریہ ص ۱۹۰

۴ - ص ۳۰۸

گفته و صاحب صبح گلشن در اکثر علوم یکتا خوانده و ملا یعقوب صرفی بین تلامذه فاقد النظیر قرار داده محمد صالح کنبو او را جامع علوم میخواند صاحب بستان بی خزان نیز فضل و تبحر او را تصدیق می کند و مؤلف نتایج الافکار در فضل و کمال او را بینظیر میخواند، قطع نظر از اینکه مردی باین کمال آیا از غنی مسایل را پرسیده است یا نه و اگر پرسد هم گاهی می شود که برای حل مسایل علمی به شخص مبتدی هم رجوع کند. خود عبارت مرءاة خیال میرساند که مسایل مشکله را می پرسیده یعنی مسایلی از غنی سوال می شد که به نکات باریک علمی و فنی تعلق میگرفت. بنظر من اوایل تحصیل غنی درین مرحله مشکل و حتی غیر قابل قبول معلوم میشود.

شاگردی غنی بیشتر به شاعری و علوم باطنی مربوط بود و جهت تکمیل علوم بدرس های خصوصی نیز اشتراک میورزیده حتماً در شاگردی ذهین و تیز نظر بوده. نوعیت شاگردی غنی از شعر محمد علی ماهر که معاصر و مرتب دیوان وی بوده معلوم میگردد محمد علی مزبور در شعر اول قطعه ای که به مناسبت وفات غنی ساخته میگوید:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی

غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد.

غنی یقیناً قبلاً تحصیل علم کرده بود در صحبت فانی دقت نظر او بیشتر گردید علاوه بر استفاده علوم ظاهری از محضر فانی اکتساب علوم روحانی نیز نمود مسلم در مقدمه دیوان غنی او را شاگرد و مرید فانی می نویسد و آزاد بلگرامی به این کلمات آنرا تصدیق مینماید:

«فانی درویشی صوفی مشرب، صاحب ذوق بوده، غنی کشمیری بخدمت وی

کسب کمالات کرد. (۱)»

در رشته شاعری، به شاگردی فانی صاحب صبح گلشن صراحت بیشتری دارد:

شیخ آن غزل را شنید اما چون ملحوظ دولت در بین بود چیزی نگفت اما کاملاً خاموش نبود در غزلی به ظفرخان حسن حاکم کشمیر می گوید :

کو ظفرخان داغ شو امشب که فانی این غزل  
در الله آباد پیش قدردانی خوانده است :

بهر حال اگر روایت عشق بچی صحیح باشد، عشق مجازی گاهی مرد را به عشق حقیقی می رساند. ظاهراً فانی بعداً از این کار توبه کرده .

فانی پس از شمول در حلقه ارادت مراغب دنیای دنی را ترك گفت در ریاضت نفس پوست و استخوان گشت و از اسباب دنیا جزء کاغذ و قلمدان چیزی نزدش نگذاشت و از صحبت مردم دوری جست. حال عقیدت فانی این بود که غنی بدرجه فنا فی الشیخ رسید.

اگرچه هر دو در راه سلوک و علم مدارج عالی را گذراندند ولی شهرت شاعری بیشتر از بن کمالات روحانی بود. محمد صالح کنبونی راجع به فانی صریحاً می گوید :

«شاعری دون مرتبه آن والافطرت است، و سخنوری کهن پایه آن مهین سردار خطه فکرت است، چون بعضی اوقات بفکر شعر می پردازد دو طره شعر را به شانه قلم می طرازد لاجرم نام آن عالم تربیت در جرگه شاعران به قلم آورده از دیوانش این ابیات که دیوان دستور این سخن اند درین دفتر ایراد نموده می آید (۱) .»

از طرف دیگر درباره غنی شاگردوی مسلم در دیباچه دیوان استاد خود می گوید:

«اگرچه آن مجمع کمالات به شاعری بیشتر شهرت یافته و شعر ترش درین باب تیز دستی بکار برده اما کمالات شعری او نمونه ای است از کمالات دیگر و سخنان رنگینش گونه ای است از جمال معنوی آن نیکو سیر . . . چنانچه خود نیز میفرماید :

و تألیف دبستان مذاهب است. آنانکه باتذکره‌ها سروکار دارند می‌دانند که این نوع «افسانه از افسانه میخیزد» دلایل دیگر را اگر کنار بگذاریم، زهد و تقوای غنی به همه معلوم است. اگر فکر مذهبی فانی درست نه می‌بود غنی باو مایل نه می‌شد، و او تنها غنی را شاگرد خود نمی‌گفت. دلیل با واسطه دیگری نیز داریم و آن اینکه دیوان فانی را اورنگک زیب مطالعه نمود؛ اگر عقیده غنی خلاف شرع می‌بود اورنگک زیب به وی توجه نه میکرد.

اصلاً عناصری علیه فانی فعالیت میکرد. ظفرخان احسن حاکم کشمیر باوی مخالف بود و در پی استهزاء او برآمد. ندیمی دار اشکوه نیز عده ای را به مخالفت وی برانگیخت. به نسبت این مخالفت‌ها تخفیف اهمیت غنی توسط بعضی از تذکره نویسان مطلب غیر عادی نیست. چنانچه از یک افسانه طریقه درس و هجوم محبوت وی معلوم میگردد. میگویند اکثر شاگردان وی برهنه رو بودند. در باغچه منزاش سکو و حوض سنگی ساخته بود و نام آنرا حوض خانه گذاشته بود. وقت ظهر شاگردان یکی یکی آن جا مبرفتند و درس میخواندند (۱) بین آنها از یکی از طوایف کشمیر پسری بود بچی نام بسیار زیبا و رعنا و حسین. ظفرخان حاکم کشمیر نیز به وی دلبستگی پیدا کرد نقد و جنس از کف وی رفت اما پسر به او مایل نشد بالاخره حسد برد در هجوم شیخ دیچی غزلی ساخت و آنرا نشر کرد. (۲)

۱- تذکره اولیای کشمیر (اردو) ص ۳۳۲

۲- مفتاح التواریخ ص ۲۷۵، دکتر امیر حسن هابلی نام این محبوب را نجی میلوید غالباً نسخه ای که به ملاحظه ایشان رسیده نام این کلمه را غلط نوشته.

از خلق بگوشه نشستم تنها      میگردد ازینرو سخنم گرد جهان  
 تمام زندگی غنی در تنگدستی گذشت و اشارتی به آن در اشعارش دیده میشود:  
 سرمایه من در آستین دست تھی است  
 بر خاتم دولتتم نگین دست تھی است.

\*\*\*

ما به فقر و فاقه خورسندیم همچو آسیا  
 گرسد روزی غبار خاطر ما می شود.

\*\*\*

رفتن بدر خانه مردم عیب است  
 امروز که فاقه هست در خانه ما:

\*\*\*

داغ افلاس چوماهی دارم  
 خلق دانند که صاحب درمم :  
 گاهی از منزل مختصر و شکسته و ریخته خویش ذکر می نماید :  
 ما بلبلان بلند نسا زیم خانه را  
 خوش کرده ایم خانه یک آشیا نه را.

\*\*\*

دیوار و در شکسته بود خانه مرا  
 رنگش مگر زرننگ رخ خویش ریختم:

\*\*\*

کلبه ما گر چه بی روزن چو فانوس است لیک  
 بزم یاران از چراغ خانه ما روشن است.

\*\*\*

دیوار و در خانه ما گر چه زهم ریخت  
 صد شکر که در خاطر ما نیست غباری:

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من

چو میره ای که به اند بزیر برگت نهان (۱)

خلاصه از شاگردی فانی هر قسمت زندگی غنی متأثر شد و وی در زندگی تصوفی، شاعری، علوم عقلی و نقلی از فانی استفاده و پیروی نمود ازین هم گذشته به قول مسلم بدرجه فنا فی الشیخ رسید. روایاتی که در بعضی تذکره ها راجع به استفاده غنی از فانی در اوایل تحصیل آمده نه تنها به تائید احتیاج دارد بلکه قرائنی هست که آنرا غلط ثابت کند.

زندگی خانوادگی غنی :

راجع به زندگی خانوادگی غنی نیز معلوماتی در دست نیست. امروز آنچه مردم مینویسند یا میگویند قیاس حتماً در آن دخیل است و جز آن چاره نیست. البته راجع به مجرد وی تذکره نویسان مطالبی گفته اند خود او نیز در این مطلب اشارتی دارد :

چو من به بحر تجرد کس آشنا نه بود

یکی است پیرهن و پرست چون جهان مرا

نصرآبادی مینویسد که «باوجود حدیث سن در کمال بی تعلقی (۲) بوده و مسلم نه تنها او را به لقب تارك مراغب دنیای دنی یاد میکند بلکه با ذکر ترك و تجرید میگوید : «از عزلت و انزوای ذاتی بغیر از سخنان وحشی به کسی رام نه شد و جز معنی بیگانه با هیچ کس آشنائی نه میکرد. (۳)

غنی اگرچه فقیرست همتی دارد فشانده است بکو بتن دست خالی را

اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو

که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنفارا

۱- دیباچه دیوان غنی از مسلم.

۲- تذکره نصرآبادی چاپ تهران ص ۴۴۵

۳- دیباچه دیوان غنی از مسلم.

شروع میگردد که مطلع آن اینست :

نیست موج جوی شیر از سنگ خدا را آشکار

کوهکن را شد سفید از گریه چشم انتظار

غزل های کوچک غنی درین بحر در نسخه مطبوع و بعضی نسخ خطی ضبط است

و این غزل بیست و پنج شعری ایشیا تیک سوسایتی درین نسخه ها داخل گردیده اما

تسلسل خیالی که در نسخه ایشیا تیک سوسایتی موجود است حتماً جلب توجه میکند

در آن اشعاری حسب حال غنی به ترتیب دیده می شود ظاهراً بنظر می رسد که این

اشعار باید جز و قصیده ای باشد که ما از آن بعداً بحث خواهیم کرد. درین جا

اشعاری را ملاحظه می کنیم که پریشان حالی و استغای غنی را می رساند :

روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد ،

عمر در ما تم بسربرد بسم چون شمع مزار .

\*\*\*

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا

جامه بی آستین پوشیده ام فای نوس وار

\*\*\*

همچو دندان عاقبت شد در دهان ما گره

دانه گرسنه نصیب ما ز کشت روز گار

\*\*\*

خانه ام را عاقبت گر دید بام و دریکی

بسکه همچون مور گشتم پایمال روز گار

و این منزل شکسته و ریخته از مال و متاع دنیا نیز خالی بود . مسلم در مقدمه دیوان غنی صریحاً میگوید که از متاع دنیا جز کاغذ و قلمدان نزد وی چیزی وجود نداشت . و باین مطلب غنی در مصرع اول این شعر اشاره می نماید :

چون نیست بجز خامه مرا هیچ مناع عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم  
فرش خانه او یک بوریا بود و به آن غنی به خوشی می ساخت :

فراغتی به نیستان بوریا دارم مباد راه درین بیشه شیر قابی را

از فاقه و فقر نه چین بر حین اومی آمد و نه پای همتش لغزش می یافت . فقیری بود گوشه گیر که از مال و دولت کنار گرفته برد و امیر و پادشاه انزوا داشت ، دور از بندگی در منزل بسر می برد و اگر در وی بروی کسی باز می شد طالب علم و عرفان بود . باثر ترک دنیا صحبت مردم را دوست نداشت و از اغره و احباب نیز دوری جست کسی که با این نوع مجاهده نفس مشغول باشد احوال خانوادگی او چگونه می تواند شد؟

از خوان کرم پادشاهان و امراء دور می گریخت و احسان کسی را قبول نداشت از تر و خشک آنچه به وی در منزل میرسید قانع برد .

بچشم آب و رنگی نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را

کاسه خود پر مکن ز نهار از خیران کسی

داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را

استغای وی به حدی بود که برای تنور خود از همسایه آتش نه میخواست .

علوی همتم کی آتش از همسایه میخواست

نهان خویش سازم گرم چون گردون تنور خود .

نسخه دیوان غنی متعلق به ایشیا تیک سرسایتی بنگال ( ا ، ب ) به قصیده غزل نمائی



# اقلیم انس

فیض حلاوت ازدل بی کبر و کین طلب  
ز نبور را زخانه بر آرا ننگین طلب  
بی پرده است حسن غنا در لباس فقر  
دست رسا ز کوهی آستین طلب  
دل جمع کن زبام و در عافیت فسون  
آسودگی زخانه بد و شان زین طلب  
پشمینه پوش رو بفسردن سرای شیخ  
فصل شتا محافظت از پوستین طلب  
دست طلب بهر چه رسد منت عجز گیر  
دور است آسمان، تو مراد از زمین طلب  
گل‌های این چمن همه در زیر پای تست  
ای غافل از ادب ننگه شرمگین طلب  
دل درخور شکست باقلیم انس تا تخت  
چینی همان بجاده مو رفت چین طلب  
شب‌نم وصال گل طلبید آب شد ز شرم  
از هر که هر چه می‌طلبی اینچنین طلب  
این آستان هوسکده عرض ناز نیست  
شاید بسجده بخزندت جبین طلب  
«بیدل» خراش چهره اقبال شهرت است  
عبورت ز کار خانه نقش ننگین طلب  
«بیدل»